



عکس سادات سادات

پای حرف‌های محسن رفیق دوست، وزیر سپاه ومسئول لجستیک سپاه پاسداران

کوبیدم روی میز و گفتم ما موشک می خواهیم

محسن رفیق‌دوست از جمله چهره‌های انقلاب است که در چهار دهه حیات جمهوری اسلامی همواره نامش بر سر زبان‌ها مانده وخیرساز بوده است. این ویژگی با توصیه چند نفر از اعضای شورای انقلاب مبنی بر پیوستن وی به سپاه‌ها تا تأسیس پاسداران آغاز واستمرار یافته است. رفیق‌دوست به دلیل پیشینه و جنم ذاتی از بدو رو به سپاه پاسداران مسئولیت لجستیک این نهاد نوپا را بر عهده می گیردو مأموریت‌های خود را با جسارت وقاطعیت دنبال می کند. ویژگی‌های شخصی رفیق‌دوست موجب می شود تا وی باتأسیس وزارت سپاه در کسوت وزیر به مسئولیت‌های کلان تری مأموریت یابد و در سطح فراملی در تدارک ملزومات سپاه پاسداران وجنگ باشد. مسئولیتی که به دلیل محرم‌نامه بودن بسیاری از اقدامات آن تاکنون گفته نشده است. فرصت هفته دفاع مقدس را مغتنم دانسته و بای حرف‌هایش بنشته ایم تا برخی از آن‌ها نگفته‌ها را به حافظه تاریخ بسپاریم.

دولت موقت چون با ما مخالف بود هیچ بیه کجا ما را پشتیبانی نمی کرد و سپاهی که تشکیل شده بود را ما با اعانات مردمی اداره می کردیم. اوایل من می رفتم سراغ بازاری‌هایی که می دانستم توان کمک دارند. اولین کمک را هم از یک آقای به نام جابر انصاری که رویه‌روی ساختمان سپاه در خیابان هشتم پاسداران مغازه «پارس لوستر» داشت، گرفتم. با آقای عباس آباد رفته و مشغول ضرابخانه حسایی برای سپاه باز کردم و ایشان ۵۰۰ هزار تومن چک کشید و آن اولین پولی بود که در

روز نهم اسفند ۱۳۵۷ بعد از پیروزی انقلاب من به لطف اشتغالاتی که در دومدرسه «علوی» و «رفاه» داشتم مشغول پیکیری کارها بودم که آقای هاشمی وشهید بهشتی خبر دادند؛ حضرت امام (ره) فرمان تشکیل سپاه پاسداران را زیر نظر دولت موقت به آقای حسن لاهوتی داده‌اند و آقای لاهوتی هم به یادگان عباس آباد رفته و مشغول فراهم کردن مقدمات تشکیل سپاه است. شما هم هر کاری دارید رها کنید وبروید ویه آنجا پیونددید.

محسن رفیق دوست:

من رفتم زیر چرخ عقب جیب خوابیدم! راننده، من را می دید اما منی صدر نه، برای همین به راننده گفتم: «چرا نمیری؟» راننده گفت: «این آقا خوابیده جلوی چرخ!» آمد پایین، گفتم تا حواله ندهی نمی‌روم! حواله داد ۱۰۰۰ تفنگ ۳ به ما بدهند

محسن رفیق دوست:

محاسب سپاه وارزش من. حق امضا را گذاشتم به عهده فرمانده ومدیر مالی سپاه که آنها امضا کنند ومن فقط مسئول پر کردن حساب باشم. بعد از آن با کمک حاج آقاامانی رئیس انجمن اسلامی بازار پول از این طرف آن طرف جمع می کردیم تا اینکه بعد از دوسه ماه به آقای هاشمی گفتمیم کمک مالی به ما بدهند. یک روز آقای هاشمی من را صدا کرد و یک چک ۱۰۰ میلیون تومانی در وجه محسن رضایی به من داد که خودش هم پشتش را امضا کرده بود. فردای همان روز، روزنامه «کار و کارگر» پشت و روی چک را چاپ کرد. البته تا سقوط دولت موقت یک بار دیگر ۱۰۰ میلیون تومان به ما کمک کردند. مدام دامنه کار وسیع تر می شد تا رئیس جمهوری انتخاب شد و آقای رحایی نخست‌وزیر شد. شکوفایی سپاه از اول نخست‌وزیری آقای رحایی شروع شد که البته دوران کوتاهی بود، ولی رقم‌های خوبی به ما دادند. من یادم می آید آن موقع که اولین پودجه دست من آمد در فکر تهیه کلت بودم. بالاخره سپاه نیرویی مسلح بود و برای برخورد با ضد انقلاب باید کلت به کمرش ببندد. اولین پارتنی کلت‌ها که کلت برتا بود از اسپانیا خریدم و آوردیم.

■ اولین خرید خارجی شمابرای سپاه بود؟
بله. تا اینکه در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۳۱ عراق به ایران حمله کرد. وقتی صدام حمله کرد و آمد طرف خوزستان لشکر ۹۲ رزمی اوا فقط دوتانک سالم در یادگانش داشت. بیشتر تانک هایش در گوشه کنار خیابان های اهواز از کار انداخته شده بود. سپاه

از زمان تشکیل مأموریت‌هایی را با کمک ارتش انجام داده بودم. اما برای مقابله با صدام تفنگ وتیربار می خواستیم. تا قبل از جنگ خودمان را وصل کردیم به اداره چهارم سناد مشترک ارتش که بخش تأمین سلاح است و وقتی صنایع دفاع اعلام می کرد ۱۲ هزار تفنگ ۳ تولید شده، ما می رفتیم آنجا وسهمیه می گرفتیم.

■ آن زمان صنایع دفاع فعال بود؟
بله، البته ما می فقتیم صنایع قابلمه سازی؛ یعنی اوج اسلحه‌سازی تیربار ۳ و خمپاره ۱۲۰ بود. همین، چیز دیگری نداشتند. در واقع صنایع دفاع ما صنایع دفاع نبود. من سال قبل از جنگ در سفری به لبنان به ملاقات باسرفرقات رفته و از کارخانه اسلحه‌سازی که داشت بازدید کردم و دو هزار قبضه کلاشنیکف با ۲۰ هزار فشنگ وتعداد قابل توجهی قبضه آرپی جی ۷ از فلسطینی‌ها خریدم و آوردم. این اولین اسلحه‌ای بود که غیر از آن کلت‌ها قبل از جنگ خریدم بودیم.

■ اسلحه سازمانی سپاه هم از همین مقطع از ۳ به کلاشنیکف تغییر کرد؟

بله. کلاشنیکف هم برد ۳ را داشت. هم گیر



نمی‌کرد و هم ورزش برای بچه‌های ما سنگین بود. در جبهه ما اسلحه سازمانی ما کلاشنیکف بود. چون جنگ ما جنگ نزدیک بود، برای فاصله دور هم دوشکا تانک کرده بودیم. البته وقتی جنگ شروع شد ما هنوز وابسته به ۳ بودیم. همان روزها مرحوم شهید کلاهدوز به من زنگ زد گفت: «۱۰ هزار تا ۳ برای من بفرستی من نیرو دارم» یاد منم که کلام عملیات بود. گفت اگر اسلحه داشته باشیم مطمئن تر عملیات را اجرا می کنیم.

ما کلتی این طرف و آن طرف رفتمیم تا ۱۵۰- ۱۴۰ اسلحه اضافه‌تر بگیریم. اینجا یک خاطره برایتان تعریف کنم که با چطور تجهیزات تهیه می کردیم. من برای اینکه اسلحه بیشتری بگیرم پیش بنی صدر که رئیس جمهور بود رفتم، او گفته بود جنون دستور من به سپاه اسلحه ندهید. من رفتم بپوش خودم رفتم رفیق درقول. دیدم یک سالن انتظار است، بعد اتاقی است که فرماندها در آن جمع می شوند. بنی صدر هم رفته بود در آن اتاق، همه کسانی که کار داشتند پشت در سرپا ایستاده بودند. منتظر میامیدم تا اینکه بنی صدر از اتاق بیرون آمد. گفتم آقای رئیس جمهور دستور بدهید که به ما اسلحه بدهند، برای جبهه نیاز داریم. گفت: «من قبول ندارم.» دوساره حرفم را گفتم که گفت: «برو از ارباب هایب بگیر.» گفتم ارباب هایم چه کسانی هستند؟ اسم برد: آقای بهشتی، آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی. گفتم آنها ارباب‌های من هستند، اما اسلحه دست شماست. گفت: «نمی‌دهم.» با همان لباس سربازی که تنش بود رفت به سمت

جیب اش. جیب سرش طرف دیوار بود. بنی صدر رفت نشست داخل ماشین و راننده‌اش هم نشست. من رفتم زیر چرخ عقب جیب خوابیدم! راننده من را می دید اما منی صدر نه، برای همین به راننده گفتم: «چرا نمیری؟» راننده گفت: «این آقا خوابیده جلوی چرخ!» آمد پایین، گفتم تا حواله ندهی نمی‌روم! حواله داد ۱۰۰۰ تفنگ ۳ به ما بدهند. من هم پریدم پشت فرمان و یکوب آمدم تهران و یک راست رفتم تسلیحات ارتش. گفتند که دیشب تلگراف زدند که به شما چیزی ندهیم. من هم زنگ زدم تدارکات سپاه در خلیج، یک برادری داشتم به اسم «حسین میرزایی» که فرمانده ترابری بود، گفتم ۶-۵ تا تریلی بیاور اینجا. با قفل یر در انبارها را بریدیم و ماشین‌ها را بریدیم داخل و برای اینکه بیشتر بتوانیم بار کنیم جعبه‌های اسلحه را تا نیم متر بالاتر از سقف تریلی‌ها پر کردیم طوری که وقتی تریلی‌ها می خواستند بیرون بیایند در در نمی‌شدند و مجبور شدیم درها را هم خراب کنیم. خلاصه ۳۰۰ تیربار وسه هزار تفنگ بار کردیم وبریدیم جبهه.

■ دفعات بعد برای تهیه اسلحه و تجهیز جبهه‌ها چه کار کردید؟

دیدیم نمی‌شود این روند را ادامه داد چون این راهش نبود، در یادگان خلیج جانی را درست کردم که سلاح‌ها را تعمیر می کردند. همینطور به خرید از خارج شروع کردیم تا اسلحه سازمانی را کلاشنیکف کنیم، غربی‌ها که تکلیف شان معلوم بود، شرقی‌ها هم اوایل هر بار به هر کدام می‌گفتمیم، می‌گفتند: «ما به صدام فروختیم.» تا اینکه چند دفعه با سوری‌ها و یکبار هم با لیبیایی‌ها صحبت کردم تا قبول کردند؛ البته مشخص بود شوروی پشان گفته بود به ما اسلحه نفروشند. اولین جایی که با افسران سوری رفتمیم بلغارستان بود. آنها درباره لیبستی که ما داده بودیم مذاکره می کردند و بعد ما پولش را می‌فرستادیم و به ایران می‌آوردیم. اما بعد کم کم این مسیر مستقیم شد و ما خودمان خریدهایمان را انجام می‌دادیم.

■ شما قبل از اینکه این مسئولیت را داشته باشید با کار نظامی خریدسلاح آشنایی داشتید؟

بله چرک بودم.

■ شرایط چرک با کسی که مأمور خرید اسلحه است فرقی ندارد؟

بله. برای اغلب کارها مشاوره می‌گرفتم. بهترین مشاور ما هم سسروان کلاهدوز و یکی دو نفر افراد ارتش، مثل سرهنگ نامجو بودند که باهم همکاری نزدیکی داشتیم. اغلب با آنان مشورت می‌کردم. اما خیلی امثالان را هم به همان روش معروف از من و خطا بالا بحر حل می‌کردیم. خاهم کمک می‌کرد

■ آن زمان صنایع دفاع فعال بود؟
بله، البته ما می فقتیم صنایع قابلمه سازی؛ یعنی اوج اسلحه‌سازی تیربار ۳ و خمپاره ۱۲۰ بود. همین، چیز دیگری نداشتند. در واقع صنایع دفاع ما صنایع دفاع نبود. من سال قبل از جنگ در سفری به لبنان به ملاقات باسرفرقات رفته و از کارخانه اسلحه‌سازی که داشت بازدید کردم و دو هزار قبضه کلاشنیکف با ۲۰ هزار فشنگ وتعداد قابل توجهی قبضه آرپی جی ۷ از فلسطینی‌ها خریدم و آوردم. این اولین اسلحه‌ای بود که غیر از آن کلت‌ها قبل از جنگ خریدم بودیم.

■ وقتی جنگ شروع شد سپاه در قواره یک ارتش به میدان آمد، اما امکانات یک ارتش را نداشتند و لازم بود هر چه زودتر خلاهای موجود پر شود چطور و چقدر طول کشید تا سپاه به یک ارتش مجهز تبدیل شود؟

ابتدای جنگ عملیات که می‌شد و می‌خواستیم به جایی حمله کنیم اگر به تویخانه وزره نیا داشتیم بخشی از تویخانه ارتش به کمک ما می‌آمد. این روند ادامه داشت تا عملیات فتح المبین. در این عملیات که سپاه نقش محوری را بر عهده داشت و البته ارتش هم کمک می‌کرد، ما انقدر توپ و تانک از دشمن گرفتیم که بلافاصله واحد تویخانه و زرهی سپاه را تشکیل دادیم. هنر ما به عنوان مسئول تدارکات و پشتیبانی این بود که وقتی در عملیات فتح المبین بچه‌ها رفتند وتعداد زیادی تانک وتوپ گرفتند، مهمات مورد نیاز آن را جور کردیم. از همان طریقی که گفتم از بلوک شرق مهمات تانک‌های مصادره‌ای را که ساخت شوروی بود را می‌آوردیم.

■ اولین سفرتان برای خرید اسلحه به بلغارستان بود؟ اولین سفر را یاد من نیست اما بیشتر از همان بلغارستان خریدم داشتیم.

■ از بلغارها چه چیزی خرید کردید؟ همه چیز. تفنگ وتیربار، کاتیوشا، مینی کاتیوشا، آرپی جی ۷ و...

■ آنها را از شوروی دستور نگرفته بودند که به ما چیزی نروشنند؟

آنها دیگر آن سختگیری را نداشتند و شل شده بودند. ■ ظاهراً شما یک انبار ساحلی هم در دمشق داشتید، درست است؟

به دستور حافظ اسد یک آشیانه فرودگاه دمشق را در اختیار من گذاشته بودند که محموله‌هایی را که اسلحه‌های دیگر می‌خریدم که البته همه‌اش هم از کشورهای لیبود و اقلامی مثل کلاه آهنی، قطب نما، دوربین دید در شب، لباس غواصی، موتور قایق و... بود. در آن آشیانه بزرگ که دست ما بود انبار می‌کردیم و وقتی به اندازه یک پرواز می‌شد، درخواست می‌کردیم. از ایران-اربابیمای باری می‌آمد، بار می‌کردیم و می‌آوردیم؛ تا آخر جنگ هم آنجا را در اختیار داشتیم.

■ غیر از بلغارستان از چه کشورهایی اسلحه می‌خریدید، شامل چند نوع سلاح‌هایی بود و در چه اسایی این سنجی می‌کردید؟

بلغارستان، مجارستان، یوگسلاوی، لهستان و کره شمالی کشورهایی بودند که زیاد از شان خرید کردیم. بروم را رئیس جمهور و چین ملاقات داشتیم در آن ملاقات موافقت‌اش را برای اینکه به ما اسلحه بفرقوش جلب کردم، از آن به بعد خرید اسلحه برای ما راحت شد. مثلاً اگر قبلاً درخواست خرید ۱۰ هزار کلاشنیکف را داشتیم، می‌گفتند: فعلاً این ۱۰ هزار تا را بگیریم تا باعد، ما از آن به بعد، اگر حتی می‌گفتمیم یک میلیون می‌خواهیم می‌گفتند: داریم! مثلاً کشتی‌هایی که قبلاً از کشورها دیگر برای می‌کردیم دهنواژانی یا نهایت دو هزار و ۵۰۰ تنی بود، اما اولین

کشتی که از چین بار کردیم ۳۵ هزار تن بود. بعد از آن هم برای خرید موشک ساحل به دریا، موشک زمین به هوا، موشک هوا به هوا از چینی‌ها شروع به خرید کردیم.

■ هزینه خرید رها چطور بر داخت می‌کردید؟ در کشور مبدأ اعتبار بانکی بازمی‌کردیم.

نه، کشورهای بلوک شرق گشوش نمی‌کردند، اما در غرب تحریم بودیم. اتفاقاً جالب این است که ما اسلحه‌هایی که از ارتش گرفته بودیم، همه اسلحه‌های غربی بودند، خمپاره اندازه‌ها همه غربی بودند، یعنی خمپاره ۶۰، خمپاره ۸۱، خمپاره ۱۲۰ و با خمپاره اندازه‌های شرقی‌ها که ۸۲، ۱۲۱ و ۱۲۰ متفاوت بود. ما خمپاره‌انداز زیادی از ارتش گرفته بودیم، اما مهماتش را نداشتیم. صنایع دفاع هم تولید نمی‌کرد. از این رو با کشور بی طرف سوئیس ارتباط برقرار کردیم و از آن طریق، از اول تا آخر جنگ تمام مهمات مورد نیازمان برای سلاح‌های غربی را تأمین کردیم.

■ با کشتی می‌آوردید؟ بله. با کشتی یونانی.

■ با چه روشی؟ مشکلی نبود، راحت می‌آوردیم.

■ این کارها ابتکار شخصی خودتان بود؟ مجموعه‌ای بودیم، آن چیزی که از من مشهود بود جرأت وجسارت بود، و فکر واکلا و ابتکار را همه ما بود، همه بچه‌هایی که با هم کار می‌کردیم. یک خاطره

در این باره بگویم؛ قبل از عملیات کربلای ۴ اصرار بود که ما عملیاتی اجرا کنیم و پیروز شویم تا جنگ تمام شود. لذا فرمانده سپاه آمد یک لیستی به من داد و گفت برای عملیات بعدی ۱۲ میلیون گلوله توپ و خمپاره نیاز است. اگر می‌خواستیم آن همه را بخیریم ۳ میلیارد دلار از نیاز بود و حداقل زمانی هم که برای خرید و آوردنش می‌خواستیم ۱۸ ماه بود. آن سال کل درآمد ارزی مملکت شش ونیم میلیارد دلار بود که از این مقدار ۲ میلیارد و ۷۰۰ را برای جنگ گذاشته بودند و ۳ میلیارد و ۸۰۰ هم برای اداره کشور گذاشتند. برای این پروژه ارزی که در اختیار من بود ۴۰۰ میلیون دلار و زمانی که داشتیم حداکثر ۵-۴ ماه بود. بچه‌ها را جمع کردم، گفتم من می‌خواهم این لیست را با این ارز ۴ ماهه بسازیم. بچه‌ها جمع شدند یک لیست آوردند که این مواد باید از خارج تهیه شود و این امکانات داخلی هم در اختیارمان قرار بگیرد. می‌خواستند مادی به نام شمش سورن بود که مواد اولیه ساخت توپ و خمپاره و... است

که مواد اولیه قابلمه روحی، سیلندر ماشین و... هم هست. اگر فقط این مواد را هم می‌خواستیم از خارج و از طریق معمول بیاورم باید می‌رفتم از طریق مرکز تهیه وتوزیع فلزات درخواست می‌کردم که این پروسه سه چهار ماه طول می‌کشید. می‌انستم وزیر دفاع و وزیر صنایع را داشتم که اگر زیر فرمی می‌نوشتند «کالای خاص نظامی» بدون اینکه کسی اجازه داشته باشد سوالی بپرسد آن را به ما می‌دادند. این نامه را گرفتم و در چند نوبت ۲۰ هزار تن شمش سورن از مرکز خریدم که ۲۴ روز طول کشید آوردند. مواد در راه بود که به معاونم آقای علیزاده گفتم و ۳ هزار دستگاه کپی تراش هم خریدیم. بعد هم به وزیر صنایع سنگین وزیر صنایع و وزیر معادن و فلزات تعطیل کشند و به جایش یوکه توپ وخمپاره بزنند. هر کدام از کارخانه‌ها موافقت کردند که هیچ، هر کدام که موافقت کردند به زور هم شده باید همکاری کنند. بالاخره ۱۰۳ کارخانه را در اختیار گرفتیم و مواد اولیه هم که رسید به کارخانه‌ها بردیم ونمونه هم دادیم، گفتیم اینها را ریخته گری کنید. ۳ هزار دستگاه کپی تراش را هم بین ۳ هزار تراشکار در همه کشور هر کجا که معروف تر بودند، تقسیم کردیم و یوکه‌ها را با نمونه هایش دادیم به آنها، گفتیم هر که این یوکه‌ها را با کمترین آیدان درست بتراشد وزودتر آماده کند حقوق را که خوب می‌گیرد هیچ؛ این دستگاه کپی تراش را هم هدیه می‌گیرد. با این شیوه علاوه بر اینکه که قبل از چهار ماه میلیون‌ها گلوله، توپ وخمپاره تولید کرده بودیم، بعد از آن رئیس اتحادیه صنف تراشکارها هم بیض من و گفت: شما صنعت تراشکاری ایران را ۱۰ سال بالا بردید، این آرزوی هر تراشکاری بود که یکی از این دستگاه‌ها داشته باشد.

■ درباره صنایع موشکی هم توضیح می‌دهید که بنیانگذار اش چطور شکل گرفت، مثل اینکه اول بار از لیبی موشک گرفتید؟

ما از قبل هم به فکر موشک بودیم، تا اینکه من سال ۱۳۶۱ وزیر شدم. برخلاف سال‌های ۱۳۶۰-۱۳۵۹ که سال‌های ۶۱ بار به سه کشور سوریه، لیبی و کره شمالی می‌رفتم، نتوانستم یک سالی به این سه کشور سفر کنم؛ تا اینکه از طرف سوریه ولیبی رسماً دعوت شدم. رفتم پیش آقای هاشمی گفتم یک رسم رسمی می‌خواهم بروم لیبی و سوریه نظر شما چیست؟ گفت: «اگر می‌توانی از سوریه ولیبی موشک بگیر، ما واقعاً در مقابل مردم شرمسار هستیم که صدام با میگ- ۲۵ می‌آید و تهران را می‌زند و ما کاری نمی‌توانیم انجام دهیم...» گفتم سعی را می‌کنم. من با همراهانم که آقایان رحیم صفوی، سردار محمد باقری، حسن مقدم و... ۱۱ نفر دیگر رفتمیم ملاقات عبدالسلام جلود. جلود شروع کرد به صحبت از لیبی که تنها کشور عربی است که از جمهوری اسلامی واقعاً حمایت می‌کند و... من یک دفعه حکم زدم روی میز و او برید بالا. گفتم چرا اینقدر خیلی بندی می‌کنی! شما یک موشک به حال به ما نداداید. گفت موشک دست من نیست. گفتم من می‌خواهم همین امروز با قذافی ملاقات کنم. در ملاقات فقط یک نفر باید با من همراه می‌بود که من سردار صفوی را با خودم بردم. تا رفتمیم زد زیر خند و می‌داند! دیدم که چه کار کردی... گفتم ما موشک می‌خواهیم؛ گفت: فعلاً ۱۰ تا ببری. به رئیس دفترش هم دستور داد یک فرمانده‌ای که گروه خونی‌اش به ما بخورد معرفی کند.

■ من کامل این گفت و گورا می‌توانید در ایران آنلاین بخوانید.

۸ سال دفاع از غرور ملی

تحلیل دقیق حوادث و وقایع تاریخی و بررسی موشکافانه نقاط ضعف وقوت آن، در مقیاس عمومی نتیجه‌اش ارتقای توان ملی خواهد بود. به گمان راقم این سطور، چون و چرا و علامت سؤال درباره تک‌تک مؤلفه‌ها و کنشگران جنگ، اولاً حتی است که باید تمامی شهروندان کشور از آن بر خوردار باشند، ثانیاً، نفس انیس سؤال در نهایت به باروری نقاط قوت وتصحیح ضعف‌ها کمک خواهد کرد. این‌ گلاّه به غایت خطایی است که عده‌ای گمان می‌کنند اگر مسأله جنگ را کانالیزه کنند، خدمتی به منافع کشور کرده‌اند. پاک کردن صورت مسأله، حل مسأله نیست بلکه به تعویق انداختن آن است که تبعات منفی بسیار در بر دارد. هیچ مسأله‌ای که جنبه عمومی داشته باشد با پخش‌نامه و دستور حل نشده است.

تقدس بخشی به امور واقعی، تجربی و غیرمقدس، خطای دیگری است که نه‌تنها خدمتی به آن محسوب نمی‌شود بلکه ناخواسته خیانتی قاجحه‌امیز خواهد بود. به قول فریه‌نخ‌های دلسوز، آنچه که باعث توسعه کشورها ی پیشرفته شده، این است که «آنجا می‌گویند همه چیز را باید زیر سؤال برد» اما ما می‌گوییم «چرا همه چیز را زیر سؤال می‌برید.» لذای جهت نیست که سردمداران آن دیار بدون واهمه از اغیار، به‌صورت دوره‌ای اقدام به آشکار سازی اطلاعات حوزه‌های مختلف می‌کنند، زیرا آنها با به چالش کشیدن موضوعات وتبادل افکار و اندیشه‌ها، به تولید علم و تجربه اندوزی در زمینه‌های گوناگون می‌رسند. چه هوشمندانه است اشاره بنیانگذار جمهوری اسلامی به اینکه، چون و چرا درباره جنگ تحمیلی حق مردم است و بعدا باید به آن پرداخته شود. نگاه معرفت شناسانه ایشان در حوزه دین و سیاست نیز به همین منوال بود، آنجا که گفت: «الحمدلله امروز پیچیدترین مباحث حوزوی و دینی به میان مردم کشیده شده است.»

جنگ ما با وجود نکات ضعف غیر قابل انکار، از چنان غنای افتخار آمیز مادی و معنوی برخوردار است که می‌تواند به عنوان سرمایه‌ای گرانتقد در خدمت دفاع ملی قرار گیرد. متأسفانه امروز عده‌ای ناآگاهانه به طبل ناسیونالیسم افراطی می‌گویند. دین ستیزی و عرب ستیزی به ظاهر نقش بدیل ایران خواهی و ملی گرانی پیدا کرده است به طوری که این طیف غافل از یک امر واقعی هستند. آنها نمی‌دانند حداقل یک استان کشور عزیزمان ایران را عرب زبانانی تشکیل می‌دهند که همان‌ها نیز همواره سنگربان این مرز بر گوهر بوده‌اند، ضمن اینکه ما چه معتقد باشیم یا نباشیم، دین اسلام، پیامبر وامامان شیعه به‌عنوان یک امر فرا قومیتی، وحیانی و الهی مورد پذیرش عقلانی وعمیق اکثریت قاطع مردم ایران قرار دارند و ضدیت با آنها به جنگ واقعیت رفتن است. استاد مرتضی مطهری، محققانه در کتاب خود به خدمات متقابل ایران و اسلام پرداخته است و کسانی که دغدغه واقعی ایران را دارند، به هیچ وجه نباید از این امر مهم غفلت بورزند. چه آنهايي که به‌نام اسلام، فرهنگ و تمدن ایرانی را نادیده می‌گیرند و چه آنهايي که به‌نام ایران به نفی اسلام می‌پردازند، هر دو بر ضد اسلام و ایران و مردم عمل می‌کنند.

یادمان باشد که ما نباید به ورطه جریانیت پیغمفیم که مغرورانه در جنگ تحمیلی به‌نام سلطنت طلبی، ملی گرانی و مجاهدت برای خلق به دامن همان حاکمان عربی پناه بردند که ظاهراً مخالف‌شان بودند و علیه ملت بزرگ ایران به جنگ و تجاوز پرداختند و به‌عنوان وطن فروش ننگ ابدی را برای خود خریدند.

افسوس که بیان واقعیت‌های جنگ ما بعضاه‌ای دست‌انقلابی‌های بعد از انقلاب و رزمنده‌های بعد از جنگ افتاد. مرحوم دکتر شریعتی می‌گوید: «تلیخ دین امر مهمی است که به دست بی سوادترین آدم‌ها افتاده است.» به همین ترتیب، روایت جنگ نیز امر مهمی است که گاهی به دست نقار و با حرف‌ها افتاده است.»

روایت جنگ تحمیلی، روایتی است که باید به دور از خیال پردازی‌ها و بدون روش بازی تشریف‌طلبی، ما را انسان‌های آسمانی وماورایی صحنه کردانی نمی‌کردن، این معرکه را انسان‌های معمولی از نظامی و استاد و دانشجوی دانش آموز گرفته تا کارگر و کارمند و کشاورز و پیشه ور شکل می‌دادند. آنچه که برای امروز و فردای جامعه موضوعیت را هربرد ی دارد، تبیین جنگ در مقیاس ملی است. اراده دفاع از کشور در مقابل بیگانگان (که طیف وسیع منطقه‌ای و بین المللی را شامل می‌شد) و امتزاج آن با اعتقادات دینی از نوع «حب الوطن من الایمان، دوست داشتن کشور از ایمان سرچشمه می‌گیرد)، سد آفتینی در مقابل خیل دشمنانی گردید که با انبوه سلاح وتجهیزات پیشرفته و مخرب در برابر این اراده ملی قرار داشت.

دین باورای جامعه تنها از رخوت و خودباختگی عمومی جلوگیری کرد بلکه سبب ارتقای پتانسیل کنشگران جنگ وموجب انسجام ملی شد که نتیجه آن حفظ تمامیت راضی کشور بود. خمیرمایه اخلاق واموزه‌های دینی خامخوار و انسان باور بود که به قول رسانه‌های خارجی «امواج نیروهای انسانی» را روانه جبهه‌ها می‌کرد و از محنت‌های با عزم اراده محکم می ساخت تا در برابر دشمنان پیشتند. این فضای معنوی بود که از محمد بروجردی و ناصر کاظمی و داوود کریمی‌ها، انسان‌های متواضعی ساخته بود تا در مقابل مردم رشوف خدمتگزار و در برابر جدایی طلبان، مقاوم واستوار باشند.

با این ادبیات عارفانه جنگ بود که سرداران و امیران قابلی مانند چمران و همت اکبر و جهان‌آرا، اقارب پرست و صیاد شیرازی و شیرودی، بابایی و اردستانی و آشتیانشان وبسیاری دیگر را به قافله سالاری این کاروان کشاند. اما از سوی دیگر، توجه به این نکته مهم لازم و ضروری است که تجزیه وتحلیل جنگ و نقد با زیرگان آن با نگاه امروزی، خطایی استراتژیک است.

جنگ تحمیلی با همه گستره و کاستی‌هایش به منزله یک امر تاریخی، از دستاوردهای خیره کنده‌ای برخوردار بوده که افتخاری برای هوش واستعداد و قابلیت ونواوری عنصر ایرانی است.

لا بر همین اساس، ما با تمام نقد وانتقادهای احتمالی به روند جنگ، نباید به خودزنی روی آوریم و از این موضوع غفلت بورزیم. چرا که، بالاخره این رژیم یعنی عراق بود که از سوی مجامع رسمی بین المللی به‌عنوان آغازگر جنگ وتجاوزگر شناخته‌شد. ثانیاً باید عنایت داشت که امتقارن بودن فاحش امکانات طرفین جنگ وخارج شدن ما با پیروزی سیاسی از آن، خود افتخاری تاریخی است که بار اصلی آن را نیز مردم کشور به دوش کشیدند.

به همین منوال، این عزم ملی بود که راهگشای معضل جنگ شد و در آن استعدادها و نیرو و ظهور یافتند. هدایت وفرماندهی نظامی جنگ از تجربه‌های مدیریتیت افتخار آمیز آن دوران است که باید در تاریخ واموزه‌های نظامی مورد توجه قرار گیرد. موتور محرک جنگ در حرکت را آمد که خودباوری و اخلاص و همدلی حرف اول را زد. فرماندهان ما در تمامی رده‌ها که بر حسب ضرورت وارد جنگ شده بودند، به سرعت به علم وتجربه مجهز شدند، آنها شب و روز و زندگی خود را سخاوتمندانه وقف جنگ کردند، با افسران میانی و دلسوز ارتش جمهوری اسلامی هم قدم شدند و با کمترین هزینه بیشترین ثمره را نصیب کشور کردند. نوآوری در تاکتیک‌های عملیاتی، شیوه رزم وانتخاب زمین نبرد، حره‌ای کار آمد برای جبران ضعف‌های مغرط کمبود سلاح ومهمات در مقابل دشمن گردید که حاصل آن بیست شکنی در جنگ بود.

بهر گزینگی از سبک‌های ای جنگی یا ابتدایی ترن وسایل، رزم شبانه با تمام مشکلات آن، نبردهای سخت کوهستانی، دوزدن دشمن، رسیدن به عقبه نیروهای عراقی وفلج کردن امور پشتیبانی دشمن باتصرف تویخانه‌ها و انبارهای تسلیحات وتجهیزاتی آن، از کابوس‌های فرماندهان ونفارت عراقی بود. خلبانان از جان گذشته نیروی هوایی و موشک‌ها و ارتش از پیشتیان آبیی بودند که با مانور و وسایلی که

بیشت بشت خود می‌فرمانده در برابر جان نبروها، وزرنگی آنان، تغذیه واسکانش، شدت خود را مسئول می‌دانست به طوری که با چوکتترین قصور احتمالی نیز سلب مسئولیت نمی‌کرد، خود را در برابر خدا و خلق پاسخگو می‌دانست و به فریاد درمی‌آمد.